جلسه 814

یکشنبه 03/10/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این روایت شریفه صحیحه حمیری بود که احمد بن اسحق نقل کرد که امام هادی علیه السلام فرمود: العمری ثقتی فما أدی الیک عنی فعنی یؤدی و ما قال لک عنی فعنی یقول فاسمع له واطع فانه الثقة المأمون.

و باز احمد بن اسحق از امام عسکری علیه السلام نقل کرد که ایشان فرمود: العمری و ابنه ثقتان فما ادیا الیک عنی فعنی یؤدیان و ما قالا لک عنی فعنی یقولان فاسمع لهما و اطع فانهما الثقتان المأمونان.

ما عرض کردیم قطعا این حدیث از احمد بن اسحق نقل شده است. و احمد بن اسحق از اجلائی است که احتمال کذب در حقش منتفی است، احتمال خطاءش هم عقلائی نیست که یک بار به نقل حدیث به حمیری دچار اشتباه بشود، آن هم در نقل حدیث مکرر از امام هادی علیه السلام و حدیث از امام عسکری علیه السلام. بعد حمیری در حضور احمدبن اسحق این دو حدیث را برای عثمان بن سعید عمری نقل بکند از زبان احمد بن اسحق، باز احمد بن اسحق اشتباه بکند و یادش نیاید که این حدیث را اشتباه نقل کرده و امام اینجور نفرموده بوده است. این احتمالش یکاد یلحق بانیاب اغوال. ما علم پیدا می کنیم به صدور این حدیث از امام علیه السلام.

به لحاظ دلالت اشکال سوم این بود که فانه الثقة المأمون این لام، لام کمال است، یعنی فإنه فرد کامل من الثقة. خب حجیت خبر ثقه کامل ملازم با حجیت خبر مطلق ثقه نیست.

ما عرض کردیم که لفظ لام دلالت بر کمال نمی کند. اینکه گاهی می بینیم معنای لام را می فهمیم در موارد تقدیم ما حقه التأخیر است، مثلا می گویند زید الفقیه، ظهور عرفی اش این است که یعنی الفقیه زید. الفقیه زید این ظهورش در حصر است، چون می گوید فقیه زید است، یعنی فقیه مساوی است با زید، و چون قطعا غیر زید هم فقیه داریم پس قرینه می شود که این حصر، حصر به داعی کمال است، یعنی الفقیه الکامل زید. اما در روایت شریفه حمیری قرینه ای بر افاده حصر ما نفهمیدیم. اسمع له واطع فإنه الثقة المأمون. گوش به حرف عمری بده زیرا که عمری ثقه مأمون است. تناسب عرفی ندارد که بگوید گوش به حرف عمری بده زیرا که فقط عمری ثقه مأمون است. این تناسب عرفی ندارد، قرینه ای هم بر افاده همچنین حصری نیست. مثل این می ماند که یکی بگوید اکرم زیدا فإنه العالم العادل، عرف که افاده حصر از این نمی فهمد تا بعد بیائیم بگوئیم که افاده حصر به داعی بیان کمال در زید بوده که زید فرد کامل عالم عادل است. این عرفیت ندارد.

سؤال وجواب: ظاهر اکرم زیدا فإنه العالم العادل افاده حصر نیست، هیچ فرقی این عبارت با اینکه بگوئیم اکرم زید فإنه عالم عادل ما نمی فهمیم.

و ما در اصول عرض کرده ایم که اصلا اینکه می گویند لام معانی مختلفه دارد، گاهی افاده استغراق می کند مثل "إن الانسان لفی خسر"، گاهی افاده عهد می کند مثل "فعصی فرعون الرسول"، گاهی افاده تعریف جنس می کند، اینها درست نیست. با قرائن و مناسبات مقامیه معنای عهد و استغراق استفاده می شود. "إنا ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول" یعنی ما پیامبری را به سوی فرعون فرستادیم پس فرعون پیامبر را نافرمانی کرد. خب معلوم می شود که همان پیامبر را نافرمانی کرده است. این تناسب مقام هست. اگر می گفت پس فرعون پیامبری را نافرمانی کرد این ربطی به آن پیامبر قبلی نداشت، ولی وقتی تنکیر نشد شد پس فرعون پیامبر را نافرمانی کرد این ظهورش این است که این پیامبر همان پیامبری است که فرستادیم به سوی فرعون. این مناسبات مقام هست که افاده عهد می کند. و الا اصلا لام فقط صلاحیتش این است که مانع می شود از دخول تنوین تنکیر بر مدخولش.

سؤال وجواب: زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی نه در قرآن آمده نه در روایت، یک چیز من در آوردی است. و برفرض هم دلالت کند بر معنای بیشتر آیا آن معنای بیشتر این است که عمری فرد کامل است از ثقه مأمون؟ اینطور نیست.

فقط فائده لام این است که مانع از دخول تنوین تنکیر می شود بر مدخولش.

به هر حال ما هیچ استعمال لام را برای افاده کمال در فهم لغت عربی نمی بینیم و به هیچ وجه لام دلالت بر کمال مدخولش نمی کند.

ایراد چهارم: گفته می شود که روایت در مقام بیان صغری است، کبری بیان نمی کند. مثل اینکه در روایت داریم أ فیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی؟ امام فرمود نعم. این ظهور ندارد در بیان کبرای حجیت خبر ثقه. می خواهد سؤال کند از صغری، آیا یونس بن عبدالرحمن ثقه است که البته اگر ثقه باشد معالم دینم را از او اخذ خواهم کرد با شرائط حجیت خبر ثقه که در ارتکاز عقلاء وجود دارد. در مقام بیان نیست که به هر خبر ثقه ای می شود اعتماد کرد. این روایت هم می گویند همینجور است، امام می فرماید العمری ثقة مأمون، فإنه الثقة المأمون، حالا در ضمن فرموده فاسمع له واطع بیان کرده همان ارتکاز عقلائی را، اما محور این حدیث بیان صغرای حجیت خبر ثقه است نه کبرای آن. ولذا نمی شود اطلاق گیری کرد.

اقول: این اشکال هم به نظر ما تمام نیست، خیلی فرق است بین اینکه در سؤال سائل گفته بشود أ فیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی، امام بفرماید نعم أی هو ثقة، خب سائل در مقام تشریع نیست، اجمالا اشاره می کند به کبری حجیت خبر ثقه، اما در مقام بیان که نیست چون سائل مشرّع نیست.

اما امام علیه السلام وقتی می فرماید فاسمع له واطع فإنه الثقة المأمون ظاهر این است که اسمع له واطع مطلقا سواءا افاد قوله العلم أم لا.

ولذا به نظر ما هیچ اشکال قابل ورودی بر دلالت این صحیحه شریفه وجود ندارد.

ما هم قطع به صدور داریم در این روایت شریفه و هم دلالت آن تمام هست.

واگر کسی بگوید من قطع پیدا نمی کنم به صدور این حدیث یا به ظهور این حدیث، لااقل احتمال می دهم در الفاظ این حدیث تغییرهایی ایجاد شده که اگر آن کلام معصوم علیه السلام را می شنیدم شاید جور دیگری می فهمیدم. احمد بن اسحق یا راوی بعد ممکن است نقل به معنا کرده باشد و مطلب مقداری عوض شده باشد.

برفرض این احتمال را ما بدهیم که ما معتقدیم که این احتمالها عقلائی نیست، برفرض این احتمال را بدهیم اما این احتمال چنان ضعیف است که لایعتنی به العقلاء. آنوقت شما اگر یک مقدار هم دچار تردید هستید این را ضمیمه کنید به چند روایت دیگر، روایت ابن جهم، روایت حارث بن مغیره که مفاد آنها هم حجیت خبر ثقه بود، إذا سمعت من اصحابک الحدیث و کلهم ثقة فموسع علیک حتی تری الحجة علیه السلام. یا اینکه فرمود: یجیئنا الرجلان کلاهما ثقة بحدیثین مختلفین؟ قال موسع علیک بأیهما أخذت. که مفاد اینها حجیت خبر ثقه است.

سؤال وجواب: اولا إذا سمعت من اصحابک الحدیث و کلهم ثقة که در کلام سائل نیست. آن حدیث یجیئنا الرجلان کلاهما ثقة بحدیثین مختلفین؟ قال موسع علیک خود این نشان می دهد که موضوع حجیت خبر ثقه است.

اگر می گوئید وثوق پیدا نمی شود، شما ممکن است بگوئید شاید در حجیت خبر ثقه وثوق به صدور معتبر باشد و در این روایت فرض نشده است وثوق به صدور، یجیئنا الرجلان بخبرین مختلفین و کلاهما ثقة، خب شاید در حجیت خبر ثقه وثوق به صدور هم معتبر باشد.

می گوئیم این خلاف ظاهر است، چون ظاهر این است که تمام الموضوع برای حجیت، خبر ثقه است. می گوید یجیئنا الرجلان وکلاهما ثقة بحدیثین مختلفین، می خواهد بگوید شرائط حجیت را دارد، اگر شرط حجیت افاده وثوق به صدور بود باید می گفت و تثق بصدقهما، اینجور نگفت، گفت کلاهما ثقة. پس معلوم می شود افاده وثوق شرط حجیت نبود والا او را می گفت. در ارتکاز سائل که امام ردع نکرد بلکه تأیید کرد وثاقت راوی کافی بود برای حجیت خبر.

وهمنیطور ضمیمه کنید روایت شیخ را در عده، که می گوید امام علیه السلام فرمود: إذا نزلت بکم حادثة لاتجدون حکمها فیما روی عنا فانظروا الی ما رووه عن علی علیه السلام. اگر در حادثه ای که پیش آمد حدیثی از ما نمی دانید رجوع کنید به حدیث هایی که عامه از علی علیه السلام نقل می کنند. چه چور می شود حدیث عامه از امیرالمؤمنین علیه السلام حجت باشد در فرضی که ما خبر شیعی نداریم، ولی خبر شیعی حجت نباشد. این می شود؟

سؤال وجواب: کجا گفت وثاقت شرط نیست، ما خبر ابوهریره را که نمی رویم عمل کنیم، آن ارتکاز عقلائی قیدش می زند دلیل لفظی منفصل قیدش می زند که خبر فاسق را نباید اعتناء کرد. این ظاهرش این است که خبر ثقه از عامه حجت است.

سؤال وجواب: اگر وثوق به صدور دارید در این خبر چرا قید زدید که إذا نزلت بکم حادثة لاتجدون حکمها فیما روی عنا فانظروا الی ما رووه عن علی علیه السلام؟

یا مثلا در مورد کتب بنی فضال سؤال کردند از حسین بن روح. گفت من حرفی که از امام هست راجع به کتب بنی فضال او را برایتان نقل می کنم، امام راجع به کتب بنی فضال فرمود: خذوا ما رووا و ذروا ما رأو، احادیث بنی فضال را عمل و اخذ کنید و رأی باطلشان را در امامت طرح کنید. این ظاهرش این است که می خواهد ارجاع بدهد به روایات بنی فضال، نه فقط آنهایی که وثوق به صدورش حاصل می شود. او که دیگر سؤال نداشت.

سؤال وجواب: همه بنی فضال که ثقاتند دیگر.

 هر چند به نظر ما هیچ نیازی به ضمیمه این روایات نیست، وفی صحیحة حمیری غنی و کفایة، ولی این روایات را هم ضمیمه کنید به این صحیحه شریفه حمیری که اینها هم مفادش حجیت خبر ثقه است، انصاف این است که مجموع اینها با ضمّ طائفه ثانیه لیطمئن قلبی می شود.

فقط این اشکال در صحیحه حمیری می ماند، که گفته می شود: شاید صحیحه حمیری در مورد اخذ فتوی باشد نه در مورد اخذ حدیث. یا در مورد اعمال ولایت باشد توسط نواب اربعه، چون دارد فاسمع له واطع، فاسمع لهما واطعهما، انسان که در حدیث راوی اطاعت از راوی نمی کند. انسان یا از فقیه اطاعت می کند در احکام کلیه یا از ولی امر اطاعت می کند در اوامر ولائیه. اما راوی که روایت می خواند که انسان اطاعت نمی کند از او. این روایت که دارد فاسمع لهما واطع به این قرینه می گوئیم یا اجتهاد و فتوای عمری را می گفت اخذ کنید یا امر ولائی عمری را اخذ کنید.

اقول: این انصافا ناتمام است، نه با سؤال سازگار است، احمدبن اسحق به امام هادی علیه السلام عرض کرد: من اعامل و عمن آخذ و قول من اقبل؟ امام هم در جواب فرمود که: ما ادّی الیک عنی فعنی یؤدی و ما قال لک عنی فعنی یقول، این مربوط می شود به نقل حدیث یا نقل اوامر ولائیه امامین عسکریین علیهما السلام. به هر حال شأن عمری شأن ناقل حدیث از امام بود یا ناقل امر ولائی از امام بود. فاسمع لهما واطع هم معنا دارد، راوی اگر معنای حدیث را بفهمد وبه دیگری بگوید صدق می کند که بگوئیم ایها الناس اسمعوا له واطیعوا.

واصلا احمد بن اسحق فقیه معنا ندارد که اخذ فتوا بکند از عمری که اصلا ثابت نیست که فقیه بوده است. اصلا در هیچ کتاب تاریخی نیامده است که عمری جزء فقهاء بوده است. بازاری متدینی بوده، سمّان بوده، باید او هم می شد نائب امام علیه السلام با وجود امثال کلینی ها، چون روی کلینی حساسیت بود روی علماء حساسیت بود خلاف تقیه بود که امام بخواهد آنها را نائب خاص خودش قرار دهد. خب نائب خاص را افرادی قرار می دادند که رویشان حساسیت نباشد. عثمان بن سعید و فرزندش فقیه نبودند.

سؤال وجواب: راوی یعنی همینکه واسطه نقل کلمات امامین عسکریین علیهما السلام به شیعه باشد همین می شود راوی دیگر. حتما باید راوی چند تا اصل داشته باشد. لکن زراره پیش امام درس خوانده، اما امامین عسکریین علیهما السلام در حصر بوده اند گاهی اینها می توانستند به یک وسیله ای با امام ارتباط برقرار کنند و مطلبی را از امام بشنوند و به شیعه منتقل کنند. حالا بعضی مکاتباتی هم داشته اند ولی نادر.

بعدش هم این کبری کلی اش مهم است که احمد بن اسحق یاد می گیرد که به این کبری کلی توجه کند که فإنه الثقة المأمون. خب این راجع به دلالت این روایت.

سؤال وجواب: اطع یعنی گوش به حرفش بده، اطاعت از واسطه هم هست دیگر. مثل کسی که دارد نقل فتوی می کند از یک مرجع تقلید دیگری با او جر وبحث می کند به او گفته می شود گوش کن این آقا آدم ثقه ای است دارد نقل فتوا می کند از فقیه، اسمع له واطع، این چه اشکالی دارد. ما قال لک عنی فعنی یقول این با بیان فتوی یا امر ولائی صادره از خود عمری سازگار نیست.

ولذا این اشکال هم به نظر ما وارد نیست. لااقل اطلاق این روایت حجیت خبر را شامل می شود.

سؤال وجواب: شما می گوئید این روایت در مورد خبر بلاواسطه از امام است. جواب این است که واقعا عرف فرق می گذارد، واقعا اگر پسر عمری یعنی محمد بن عثمان از خود عمری از امام علیه السلام حدیثی نقل کرد، عرف از این روایت نمی فهمد که اسمع له واطع؟ عمری و ابنه ثقتان فاسمع لهما واطع خب خبر با واسطه را هم ولو با الغاء خصوصیت عرفیه شامل می شود.

سؤال وجواب: ظهور که حجت است، ما که اینجا بحث حجیت ظهور نمی کنیم. والغاء خصوصیت عرفیه مربوط می شود به ظهور خطاب. عرف از این خطاب حجیت خبر ثقه را می فهمد ولو مع الواسطة. و ظهور کلام مولا حجت است به سیره قطعیه عقلائیه و متشرعیه.

اما بقیه روایات که اینجا مطرح شده است اینها به نظر ما دلالت بر حجیت خبر ثقه نمی کند.

مثلا: حدیث فی حلال و حرام تأخذه من صادق خیر من الدنیا و ما فیها من ذهب أو فضة. خب حالا باز هنوز به آن حدیث هایی نرسیدیم که اصلا اجنبی است از حجیت خبر ثقه. حالا این حدیث باز یک مقدار اقرب است. ولی همین هم ممکن است کسی مناقشه کند، که تأخذه من صادق شاید مراد امام معصوم علیه السلام باشد. حدیث تأخذه من صادق أی من المعصوم علیه السلام که صادق به قول مطلق هست. ولی حالا اگر هم کسی بگوید که این صادق شامل ثقه هم می شود و متفاهم عرفی این است که خبر ثقه حجت است، حالا واضح نیست که دلالت کند که صادق مراد ثقه است نه امام معصوم، وتأخذه به معنای و تعمل به ولو لم یفد العلم هم باشد اینها به نظر ما واضح نیست. ولی حالا این هم به عنوان مؤید در کنار روایات دیگر له وجه.

سؤال وجواب: به عنوان مؤید عرض می کنم چون شاید مراد از صادق معصوم باشد نه ثقه. و برفرض مراد ثقه هم باشد نفرموده تأخذه و تعمل به ولو لم یفد الوثوق. این را که نفرموده است. حالا می گوئیم اگر به عنوان مؤید می خواهید قرار بدهید شیء.

اما روایات دیگری می خوانیم که مطرح کرده اند که به نظر ما اجنبی است از حجیت خبر ثقه:

من دان الله بغیر سماع من صادق الزمه الله التیه یوم القیامة.

هر کسی بدون سماع از صادق حکمی را به خدا نسبت بدهد این گمراه است.

اقول: این به نظر ما انسان حکم شرعی را از صادق بقول مطلق که امام معصوم است بشنود آنوقت می تواند به خدا نسبت بدهد، نه مطلق ثقه. والا مطلق ثقه اگر از معصوم نقل نکند به چه درد می خورد. مطلق ثقه ولی از غیر معصوم نقل می کند فائده اش چیست. زراره نقل می کند اما از غیر معصوم به چه درد می خورد. من دان الله بغیر سماع من صادق فرض نکرده که این صادق ثقه است و از امام نقل می کند، اینجور که فرض نکرده است. ولذا بعید نیست این صادق به معنای امام باشد.

سؤال وجواب: صادق عن صادق هم باشد آخرش باید از معصوم باشد، صادق عن صادق اما تا چه کسی؟ صادق است ولی شاید اجتهاد خودش را گفته. من دان الله بغیر سماع من صادق ظاهرش این است که یعنی آن صادقی که کلام اصلی را می گوید امام معصوم باید باشد حالا بقیه نقل کنند از امام معصوم. ولی خود آن قائل این کلام امام معصوم باید باشد که این مطلب را فرموده و ما بخاطر فرمایش او قبول بکنیم. پس احتمال قوی دارد که این صادق به معنای امام معصوم باشد.

علاوه این روایت که مفهوم مطلق ندارد. من دان الله بغیر سماع من صادق این گمراه است، اما من دان الله بسماع من ثقة چون غالبا خبر ثقه افاده وثوق و اطمینان می کند او گمراه نیست. اما باید افاده وثوق و اطمینان بکند ها، شاید این را بخواهد بگوید. منتهی چون غالبا خبر ثقه افاده وثوق واطمینان می کند آمده اند بین خبر ثقه و غیر ثقه فرق گذاشته اند. مفهوم مطلق که ندارد. جمله شرطیه که نیست که مفهوم مطلق داشته باشد. می گوید من دان الله بغیر سماع من صادق (صادق را به ثقه معنا کن) این گمراه است، اما من دان الله بسماع من صادق حکم او چیست؟ خب یکفی در فرق بین صادق وغیر صادق اینکه در صادق چون غالبا وثوق آور است فرق گذاشته اند با غیر صادق، گفته اند هر وقت وثوق پیدا کردی از خبر صادق عمل کن، وغالبا هم خبر صادق مفید وثوق هست.

وهمینطور روایاتی که در این رابطه هست اینها را مطرح نمی کنیم، مثل ترغیب به کتابت احادیث، ترغیب به حفظ احادیث، جواز نقل به معنا. خب اینها چه ربطی دارد به حجیت خبر ثقه؟ نقل به معنا جائز است حفظ و نوشتن و نقل احادیث مستحب است، خب شاید این برای این است که احکام دین حفظ بشود، وشما با نقل احادیث مقدمات علم مخاطب را فراهم کنید. معنایش این نیست که شما خبر بدهید ومخاطب هم تبعدا قبول کند.

وعجیب است از شیخ بهائی که فرموده: دلالت این روایت من حفظ علی امتی اربعین حدیثا بعثه الله فقیها عالما یوم القیامة این حدیث دلالتش نیست به حجیت خبر واحد از آیه نفر کمتر نیست.

اگر می خواهی آیه نفر را خراب کنی حرفی نیست. مثل بعضی ها اسم شخصی را می آورند می گویند این کمتر از فلان آقا نیست قصدشان خراب کردن آن آقاست نه اینکه بخواهند این طرف را تعریف کنند، اگر اینجوری است می خواهی بگوئی که این حدیث کمتر از آیه نفر نیست که آیه نفر را خراب کنی، خب حرفی نداریم. اما اگر می خواهی واقعا بگوئی این حدیث هم دلالتش قوی است، آخه چه دلالتی دارد؟ من حفظ علی امتی یعنی چهل حدیث مثلا حفظ کنید و به دیگران بخوانید ثواب دارد، خب این حرفها را زده اند که احادیث خوانده بشود برای مردم بلکه مردم علم پیدا کنند به واقع. نیامده است که مردم تعبدا قبول کنند. و اگر روایت باشد من حفظ من امتی او که دیگر بدتر. من حفظ علی امتی معنایش این است که شما چهل حدیث حفظ کن برای مردم بخوان ثواب دارد، که ما می گوئیم برای مردم بخوان تا مردم انشاء الله علم پیدا کنند به واقع. اما اگر من حفظ من امتی باشد که اصلا ثواب حفظ احادیث را می گوید کاری به نشر آنها ندارد، می گوید چه جور حفظ قرآن ثواب دارد حفظ چهل حدیث هم ثواب دارد، اما اینکه دیگران بشنوند و تعبدا قبول کنند اینها در آن نیامده است.

ولذا اینها هیچکدام دلالت بر حجیت خبر ثقه نمی کند.

پس ادعای تواتر اجمالی در روایات حجیت خبر ثقه مجازفه است و این ادعا به هیچ وجه تمام نیست انشاءالله توضیحش فردا.